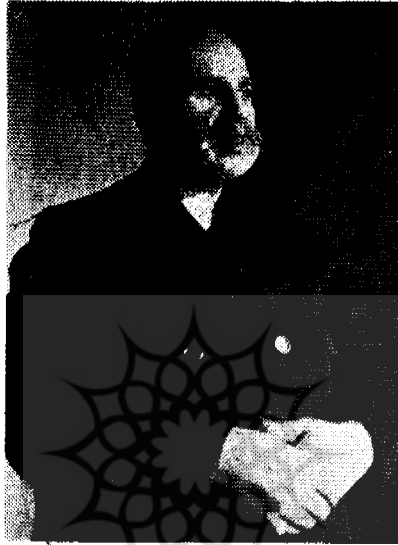


بقلم : آقای محمد مهرا

حسن رفاهی



شادروان حاج میرزا حسن خان مهرا متخلص به « رفاهی » و ملقب بسه
 معتضالدوله فرزند مرحوم میرزا غلامحسین خان (اصلا بروجردی ولی زادگاه
 ومحل سکونت او تهران بوده است) از فضلا و رجال دوران قاجاریه میباشد و بسال ۱۲۵۱
 هجری شمسی (۱۲۸۹ قمری عصر سلطنت ناصرالدین شاه) متولد و در شهر یورماه
 ۱۳۱۷ (۱۳۵۷ قمری عصر سلطنت رضا شاه کبیر) در سن ۶۶ سالگی بدورد حیات
 گفت و در باغچه سلیمان حضرت عبدالعظیم ۴ در مقبره مخصوص بخود دفن گردید .
 مشارالیه با کسب معلومات عالییه وقت بسال ۱۲۷۰ شمسی بتخدمت دربار سلطنتی
 بجای پدر که بمرض و با در گذشته بود منصوب و چندی پیشکار مرحوم وجیه الله
 شهید سپهسالار و وزیر جنگ بود و با خط خوش و معلومات کافی و وقار و متانت
 خاصی که داشت از مستوفیان برجسته درباری وزمانی بحکومت استرا اباد و طبرستان

هاموریت یافت و ظاهراً پس از انجام این مأموریت گوشه انزوا را اختیار و در مجلس گرم و محتشمانه خود علماء و دانشمندان را پذیرائی مینمود و چون با آنها انسی داشت در غالب محافل ادبی شرکت می جست و اشعاری را که سروده بود بسا آهنگ مخصوص و صدای دلنشین بهم خود می خواند و تا آخر عمر بمطالعه در کتابخانه خود اشتغال داشت .

منزل وسیع او باغ حاج سقا باشی در خیابان ایران (عین الدوله سابق) با آب روان دائم و گل و ریحان فراوان صفائی داشت که همه ارباب کمال و ذوق و دانش را بخود جلب و بتحسین از حسن سلیقه صاحب خانه او میداشت بطوریکه کمتر موقعی او را تنها میگذاشتند .

خلاصه مادیات و معنویات را بهم پیوسته بود و دنیا و آخرت را جمع ساخته - واردین دیده را بر گل و گلزار دوخته و گوش را بسخنان پرمغز و شیوای اوسپرده - در عین حال مردی بود بسیار متدین و مؤدب و منظم و مجلسش مکتبی برای کسب فضائل و ملکات حمیده و معجونوی از مکارم ادبی و علمی بدان پایه که اهل دل را مجذوب خود میساخت .

چون علم انساب و رجال بویژه دوره قاجاریه را بخوبی وقوف داشت نگارنده نیز از محضر پیر برکتش بهره ها میبردم بخاطر دارم اوائل شبی که در پای کرسی مجلل او آرام گرفته و از معالم اولدت میبردم آقای علی اکبرداور که در آن زمان وزیر دادگستری بود وارد شد . پس از اداء تعارفات معموله چنین اظهار داشت ساعتی وقت داشتم بفکرم رسید محضر استاد را درک و مسأله ای را سؤال کنم :

در شرح حال مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر که سرگرم تحریر آن هستم باین مشکل برخوردیم که زفاف او با خانم عزة الدوله همشیره ناصرالدین شاه در چه جائی بود در هیچ کتابی آنرا نیافتیم و بهر مطلبی مراجعه کردم جواب صحیحی

نشیندم حال این مشکل مرا شما آسان فرمائید که کتاب من ناقص نماند .
 مشارالیه در پاسخ داور اداء مطلب را آغاز کرد و با اینکه ساعت از پنج بعد
 از ظهر بیازده کشید هنوز پایان موضوع که محل زفاف باشد نرسید و بقدری اطلاعات
 آن مرحوم وسیع بود و سخنان او با گرمی بیان میشد که داور از شرکت در هیئت
 دولت باز ماند و شامی را که روی کرسی صرف کرده بود ندانست چه خورده است
 بناچار در آن دل شب مجلس را ترك نموده گفت شرح حال و بیوگرافی میرزا
 تقیخان امیر کبیر را شما باید برشته تحریر در آورید نه من ! و با اینکه اشتیاق
 کسب اطلاع - حال بیش از گذشته است ولی چون صبح زود باید بوزارتخانه
 بروم باقی مطلب بماند برای وقت دیگر .

مرحوم رفاهی علاقه کاملی بساختمان و آبادی و عمران داشت و دارایی و
 ثروت خود را در این راه صرف میکرد از جمله خیابان رفاهی را که از یکسو بمیدان
 مخبرالدوله و از سوی دیگر بخیا بان لاله زار میخورد شمالاً و جنوباً که بعضی دو
 طبقه و برخی يك طبقه بود با صرف مبلغ بیست و هشت هزار تومان غیر از بهای زمین
 ساخت و آماده بهره برداری نمود ولی همین خیابان رفاهی معروف که اکنون شاید سر
 قفلی هر مغازه از یکصد هزار تومان متجاوز است دو سال تمام بدون مستأجر ماند
 و کسی بوی مراجعه نکرد پس از این مدت طولانی اولین مستأجری که پیدا شد
 مرتضی خان صبا (فرزند مرحوم میرزا علیخان و نوۀ میرزا محمود خان ملك الشعراء
 که او پسر محمد حسینخان غنڈلیب و فرزند ارشد فتحعلیخان صبا ملك الشعراء
 فتحعلیشاه میباشد) ناظم پست تهران بود و میخواست در آن جوراب بافی و جوراب
 فروشی دائر نماید و دوباب مغازه جنوبی رفاهی را که مشرف بلاله زار بود ب ماهی
 دوازده تومان اجاره نمود و متعاقب آن آقای علی اصغر سعادت یکباب مغازه نزدیک
 میدان مخبرالدوله را ب ماهی شش تومان کرایه کرد و هر دو در همانجا بهمان شغل

مستقر هستند با این حال از عمل خود پشیمان نبود و همواره اظهار میکرد این خیابان بعدها بسیار مرغوب و مورد توجه واقع خواهد شد.

پاساژ مهران که ذیل خیابان رفاهی قرار دارد و با کوچه ای اتصال بآن پیدا میکند پس از مرگش در تقسیم ما ترك او بین وراثت که وسیله نگارنده حسب الوصیه بعمل آمد ساخته شد و اکنون این دو خیابان از معروفترین و پرشورترین خیابانهای تهران است و در مراجعات و معاملات اهمیتی بسزا دارد.

توضیح آنکه مادر نگارنده این سطور چهار برادر داشت که ارشد آنها مرحوم حاج معتضداله بود و این غیر از معتضدالدوله کرمانشاهی است و نباید با او اشتباه شود.

اینک آثار نثری و نظمی او :

اما نثر - نامه ای که بیکگی از ارباب مجلات زمان خود نوشته است ذیلاً نقل میشود :

آقای محترم رقیمه کریمه و مجله مبارک که بحسن ایصال یکی از دوستان عظام واصل است احترام گردید .

لله در مجله تهدی الوری سبل الهدی و مسالك الارشاد

هر چند بظاهر درك فیض حضورت را نکرده ام لیکن در باطن چنان با آنحضرت متحدم که لافرق بینی و بینک ابدأ الا اینکه نویسنده قطره ای است از محیط و نمی است ازیمی .

شاه را خنگ فلك ارزین بود کودکان را اسبکی چوبین بود

اما در خصوص تقدیم لوائح و مقالات بمجله شریفه از جهتی که قلم نا قابل مرا بنظر قابلیت دیده اند موجب کمال تشکر و افتخار است ولی از جهتی که لوازم این خدمت را در خود نمی بینم بینهایت شرمسارم و بهمین جهت هم بوده است که

تا کنون بهیچیک از جرائد و مجلات زحمتی نداده‌ام زیرا که بی سلاح علم وارد میدان عمل شدن صلاح خردمندان نیست.

متاع سخن بقدری گران است که نقد دانش حقیر در مقابل آن ارزش ندارد سخن را پایه عز و علا بهر شاعلی است لوح و قلم برقم آن معلی شاخ نباتی است که هر خسرو گاهی از آن شیرین نکرده آب حیاتی است که هر اسکندر جامی از آن دارا نشده طرفه معجون‌ی است که وقتی شهد نافع است وقتی سم نافع تحفه مضمونی است که گاهی نوش بیغم است گاهی نیش ارقم سخن خوب خاصه وقتی که بنظم در آید.

یحلو علی الافواه لفظه . ویلند علی الازهان حفظه .

همانطور که یک خواننده و نوازنده و الامقام آدمی را بکام میرساند فیل را بدام میفرستد شیر را رام میکند یک گوینده و نویسنده عالیجناب هم در تقریر و تحریرش همین تأثیر ظاهر است.

این قدرت در سایر فنون نیست و اگر کسی بعلاوه این فن صاحب معلومات کثیره باشد شهرت او از جهت علم و ادب بیشتر است تا از جهات دیگر چنانچه ناصر خسرو خیام انوری و حافظ علوم دیگر هم داشته اند که بعضی میدانند ولی مشهورند که شاعری ماهر بوده اند.

بین قوه ضیاء ابداع را که چگونه سایر انوار را تحت الشعاع خود قرار داده اینست که کب فروزان برج آدمیت و همین است گوهر درخشان درج انسانیت معینا هر گوینده و نویسنده پسندیده نشود و هر آواز و ساز دلنواز نبود.

بهوس کار نیاید بتمنا نشود

کاندر این راه بسی خون جگر باید خورد

آن نویسنده محترمی که در موضوع کلمه قرابت مورد ایراد امیر سامانی

شد و برای حك الفی موجب تحسین الف تحسین خیلی فرق دارد با آنکه هر را از بر نشانه را از نشعه و جهاز را از جهیز تمیز نمیدهد بلبل و زاغ هر دو از خوانندگان يك باغ هستند اما یکی جان فزاید یکی تن بکاهد بآرد و قتیکه ساز با سوز و گداز مرگ شبدیز را در خدمت پرویز میتواخت با آنکه بیم جان بود نمیدانم چه شیرین کاری کرد که حتی خسرو را ملول نساخت این اعجاز نه از بم است نه از زیر نه از ترجیع است و نه از تحریر بلکه از اثر حسن تناسب و ترکیب است که ایشان را آن اقتدار بخشیده .

جاهل خیال میکند که گلستان و بوستان شیخ علیه الرحمه يك نثر و نظمی است بزبان فارسی که خود هم بدان متکلم است لهذا کاری سهل شمرده بهوس ربودن افتخار آن بزرگوار قلم برمیدارد و نقص و کسری را نظم و نثر نام میگنجدارد غافل از اینکه :

همه گویند سخن گفته سعدی دگر است

همه خوانند مزامیر نه همچون داود

کلمه و کلام را بخودی خود يك خاصیتی نیست که هر شخصی را بمقصود برساند کسی که فقط باستعمال لغات و اصطلاحات يك فنی خود را عالم بداند مساوی است با آنکه تنها با داشتن ابزار و اسباب يك صنعتی خود را استاد بخواند .

وفی الجهل قبل الموت موت لاهله و اجسامهم قبل القبور قبور

وان امرء لم یحی بعلم میت و لیس له حتی النشور نشور

باید دانست که مفردات خوب هم مستلزم مرکبات خوب نیست آن ترك

زیبا طلعتی که نقد دل را بیغما میبرد نه از يك قد بالا و دو چشم شهبلاست بل بحسن

تناسب و ترکیب است که انقلاب را در چشم اعتدال را در قامت راستی را در بینی

کجی را در ابرو باریکی را در کمر کلفتی را در بازو بزرگی را در سر کوچکی

را در دهان نشان میدهد بهمین قاعده تا در بیان و بنان گوینده و نویسنده هم آن حسن تناسب و ترکیب نباشد قابل شنیدن و خواندن نیست فقط از گفتن بهار کیفیت نوبهار حاصل نشود بغیر از استعداد فطری هر از چیز دیگر لازم است تا یکی نظامی شود در نظم یا ابوالمعالی نصرالله در نشر :

این مختصر که عرض عرض شد فروعی است از اصول سخندانی بالاین وصف آیا مرا حق گفتن و نوشتن است البته نیست . فرضاً باشند اشخاصی که فرمایش یا نگارش ایشان مایه افتخار ایرانیان است ولی چه حاصل بعمل کار بیاید به سخندانی نیست !

گفتار برای کردار است و نوشتن برای کار بستن قولی که قابل عمل نباشد بوجهی تعلقه است و بوجهی ششقه اگر کار بگفتار است ایران بر سر عالم تاج است و اگر بکردار است بعالمیان محتاج حرف برای حرف همان رایج مملکت ایران است و بس که در دیار غریبش بهیچ نستانند همه جا الفاظ برای معانی است اینجا معانی فدای الفاظ بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا ! تا چند میشود باد بچنبر بست و آب در دهان سائید تا کی میباید تقصیر را بگردن تقدیر گذاشت و قدم از قدم برداشت سعادت و سیادت متاعی است که در بازار عزم و استقامت رواج است و در مقابل سعی و عمل مبادله میشود متأسفم که ایرانی در این بازار بی اعتبار است و در صحت عمل سعی نمیکند .

رجوع کنید باصناف مختلفه که هر یک از حدود اختیار خود چگونه عدل و انصاف را حرام و ظلم و اعتساف را حلال کرده اند حق عمل را ادا نکنند و حق العمل را مطالبه میفرمایند والا اگر ما هم راه میرویم و باهم راه میرویم و همه براه میرویم پس چرا بهیچ جا نمیرویم چرا از هم آگاه نیستیم چرا همه گمراه هستیم ! اگر کسی در این مملکت و از این ملت فقط یک کار که آثار شد و ارتقاء از آن آشکار

باشد نشان بدهد که من هم در جزء کل ببینم در غنچه گل ببینم در غوره مل ببینم آنوقت است که از شدت ذوق هزارستان شوم و يك داستان را بهزار داستان سر آیم هیپات هیپات .

خریف خرافت و شتای شتی چنان گلشن ایران آفتاب نشان را فرسوده است که مکرر بهار اقبال بر آن گذر کرد نه از نغمه نوبهار نه از نسیم شمال نه از صیحه رعد و نه از تازیانه برق بهیچوجه متحرك نشد و اظهار حیاتی نکرد یگانه عذر بدتر از گناهش همین است که همیشه میگوید فی الصیف ضپعت اللبن و کماکان با يك جمله عربی و امثله ادبی کار را بهمان گفتار بی کررار ختم میکنند زیرا بنقش و نگار بیشتر دلبستگی دارد تا بنفس نگار .

من گویم : آنانکه گوش میفروشد و گوشواره میخرند بدانند که پتیاره به زر و زیور پتیاره نشود فضائل با رذائل جمع نگردد ظرف پر را نمیتوان پرتر کرد تا این مردم از آنچه بالنعل دارند تهی نشوند روی بهی نخواهند دید اگر ایرانی مایل افتخار است باید تحصیل اعتبار کند و تا اعتبار ندارد فقیری است حقیر مسکینی است مستکین و رشکسته ای است دلخسته و پیکاره ای است بیچاره اعتبار هم چیزی نیست که کسی بدیگری بذل کند در خود او است همین که عزم کرد دیانت شعار باشد و امانت و قار مهمات خود را خود کفالت کند دروغ نگوید راه صداقت پوید قدرت را در علم بجوید علم را برای عمل بخواهد آنگاه معتبر است و مفتخر و گر نه :

زندگان را چو مردگان میدان مردگان را جو زندگان انگار

همه را کعبه آنچه در کیسه همه را قبله آنچه در انبار

نتیجه غفلت ایام جهالت همین است که يك ملت را بظلمت شام مذلت گرفتار کرده است هر وقت مرد وزن بسعی و عمل رجوع فرمایند همانوقت هم شمس عزت و سعادت طلوع خواهد نمود اگر گفتن و نوشتن هوس است همینقدر بس است فی

شهر ربیع الاول هزار سیصد و سی هشت هجری قمری در تهران .
 در این مقال که باید احسن المقالش نامید هزاران نکته باریکتر ز مو و
 صدها پند و اندرز گفته و نهفته است که راستی خامه‌ای بس توانا لازم است تا آنرا
 برشته تحریر در آورد و بیقین اثر آن در گذشته و حال و استقبال باقی و هیچگاه
 کهنه نمی شود و برای همه خوانندگان و نویسندگان مؤثر و مفید بوده و
 خواهد بود .

اما از آثار شعری او :

در وصف تو بستند اگر نطق و بیان را

ایزد نگرفته است ز من کلک و بنان را

گر ره نبرد شیخ بر رمز دهن یار

بخشی نبود طائفه هیچ ندان را

ور لعل روانبخش تو زاهد نشناسد

از چشمه حیوان چه خبر این حیوان را

آواز دل آرام تو چون بره کند رام

هر ببر دژم پیل دمان شیر ژیان را

در جلوه طور رخ تو گر همه موسی است

با آن ید بیضا بدهد تاب و توان را

آرامش تن خواهش جان مرحمت تست

در هر دو جهان خرد و کلان پیرو جوان را

تقدیر تو تکمیل کند روح جنین را

تصویر تو تشکیل دهد حور و جنان را

گیرم که مه و مهر چو روی تو منیرند

کو قامت موزون که نه اینست نه آن را

با ابروی مرد افکنت ایماه چه حاجت
 بسا قبضه شمشیر نشاندن دبران را
 جز سلسله زلف زنان چاره چه میکرد
 این حالت دیوانه ابناء زمان را
 بر جمله لذات جهان ذوق رفاهی
 ترجیح دهد صحبت خیرات حسان را
 یا رب تو نگهدار ز هر گونه بلیات
 ایران من و تخت جم و تاج کیان را
 وله ایضاً :

مهر شعاعی است از ضیای محبت
 ماه فروغی است از بهای محبت
 شمس و قمر زهره و عطارد و مریخ
 مشتریانش در فضای محبت
 دایره کائنات و هر چه در او هست
 نقطه ای از خط استوای محبت
 عالم و آدم تمام بوده و هستند
 ریزه خور خوان کبریای محبت
 غایت وجود وجود و علت هستی
 خواهش عشق است یا سخای محبت
 عشق و محبت اگر نبود مسبب
 خلق نکردی جهان خدای محبت
 نقد دو عالم اگر بدست من آید
 هر دو بیک جا کنم فدای محبت

منفعتی گر بود مرا ز سر و جان
 آن سرو جان خواهم از برای محبت
 آنچه بخواهی بشرط عزم و اراده
 گاه بود پیش کهربای محبت
 سخت بود سهل در طریق محبت
 سنگ بود لعل از صفای محبت
 ای که ز انصاف دم زنی و عدالت
 گوش کن این پند اولیای محبت
 گر همه عالم ز جای خویش بجنبند
 جز بمحبت مسده جزای محبت
 هیچ تجاوز مکن ز حد مروت
 زانکه همین است منتهای محبت
 رحم و مروت بهر کجا که نهد پای
 دست حق آنجا کند بنای محبت
 حیف که اندر سراچه دل انسان
 هر هوسی هست جز هوای محبت
 جای تأسف بود که در همه گیتی
 ظلم و تعدی گرفته جای محبت
 آنچه بگشتم بکوه و دشت نجستم
 یار وفادار و آشنای محبت
 ظل هما آب خضر و منزل عنقا
 هست همانجا که کیمیای محبت
 هر که کند بیشتر مطالبه مهر
 از همه کمتر کند ادای محبت

وانکه سر از ما جدا نبود بصحبت
 وقت ضرورت کشید پای محبت
 غیر اذیت که رایج است در این شهر
 هیچ ندیدیم در ازای محبت
 ار گذری ای صبا بکوی حقیقت
 گوی که ای غایة المنای محبت
 ما بتو بگذاشتیم مصلحت خود
 تا چه بود حکم عشق و رای محبت
 نیش تو نوش است پیش اهل محبت
 درد محبت بود دوی محبت
 نیست مرا جز محبت تو متاعی
 نقد محبت بود بهای محبت
 نای رفاهی بافتخار تو برداشت
 پرده عشاق در نوای محبت

از جمله اشعاری که مرحوم رفاهی بجای گذاشته قصیده جهان نامه است که مشتمل بر دویست و پنجاه بیت و هفت مطلع است که حسب الوصیه آنشادروان مطلع هفتم آنرا جنت مکان میرزا حسین خوشنویس باشی با خط خوش خود به نستعلیق درشت در ۲۴ قطعه نوشته و در مقبره نصب گردیده است قصیده مزبور را در ۱۳۳۷ قمری ساخته و از شاهکارهای او است و اقوام و دوستان وقتی بسر قبر او میروند باین قطعات بر میخورند و بروان پاکش درود می فرستند توضیح آنکه مرحوم خوشنویس باشی که از فرهنگیان بنام و او هم در باغچه علیخان حضرت عبدالعظیم دفن است پدر تیمسار سرلشکر دکتر کمال خوشنویسان و برادر محترم او تیمسار سرلشکر نصراله خوشنویسان است و خانواده عزیز و شایسته احترامی هستند . اللهم ارحم احیاهم و اغفر موتاهم .

پایان